



نظریه

«عاملیت انسان»

در کلاس درس

این بچه‌ها معجزه‌اند!

* نرگس سجادیه

از راهرو که در حال عبور است، صداهای مبهم اعتراض به گوش می‌رسد: «خانم! شما واقعا بچه خودتونم بود همین برخورد رو می‌کردین؟»، «خانم ما پریروز از شدت سرمای کلاس، اصلا ریاضی رو نفهمیدیم! فقط داشتیم هی به خودمون می‌لرزیدیم!»، «می‌دونید چند تا از بچه‌ها از این سرما افتاده‌اند تو خونه و از درس و زندگی موندن؟»، «خانم ما واقعا نمی‌تونیم تو این کلاس سرد درس بخونیم»، «سردخونه است عوض کلاس! ...» در بین این اعتراض‌های پی‌درپی و پرهیجان، گاهی صدای بم معاون مدرسه هم به گوش می‌رسد که پی‌درپی جمله‌ای را آغاز می‌کند و با اظهارنظرهای جمعی و تکه‌تکه بچه‌ها قطع می‌شود.

حالا خانم حسینی به آستانه در کلاس رسیده و جمعیتی پرشور، عصبانی و معترض از بچه‌های کلاس یازدهم «ب» را می‌بیند که دور خانم معاون حلقه زده‌اند و در حال اعتراض‌اند. خانم معاون چشمش که به خانم حسینی می‌افتد، انگار فرشته نجات را دیده، نفسی به آرامی می‌کشد و با برقی در چشمان، لب‌گزه‌ای می‌رود و می‌گوید: «خب بچه‌ها! دیگه وقت کلاستونه، خانم حسینی هم آمده‌اند. درست نیست سرپا منتظر باشند. فعلا برید کلاس تا بعد درباره‌اش حرف بزنیم.»

وارد کلاس که می‌شود، گویی هیجان‌ها فروخورده می‌شوند. حال‌وهوای خراب بچه‌ها انگار سرمای کلاس را دوچندان کرده است! دکمه‌های پالتویش را می‌بندد، می‌ایستد و در کلاس قدم می‌زند. بچه‌ها خیلی عصبانی‌اند. از چشم‌ها و غرغره‌های زیرلبی‌شان می‌شود عمق ناراحتی‌شان را حدس زد. خانم حسینی سری به رادیاتور می‌زند؛ تقریبا یخ کرده است! حس می‌کند نمی‌تواند

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



نسبت به حال بچه‌ها بی تفاوت باشد و برود سراغ کتاب. کلاس سرد است و سرها در گریبان. یاد شعر **اخوان ثالث** می‌افتد. شروع می‌کند در کلاس شعر را می‌خواند: «سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت... سرها در گریبان است... کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را... که سرما سخت سوزان است! ... هوا بس ناجوانمردانه سرد است آی! ...». بچه‌ها کز کرده از سرما، مثل جوجه‌هایی، سر از سوراخ کت‌ها بر می‌کشند و چشم‌ها خیره به دوردست‌ها، گویی در شعر غرق می‌شوند. شعر که به فرازهای پایانی می‌رسد، انگار کمی از عصبانیت بچه‌ها کاسته شده است و نفس‌های حبس شده در سینه‌هایشان رها شده‌اند. خانم حسینی می‌پرسد: «مشکل‌تون رادیاتور کلاسه؟» یکهو انگار استارت موتور همه ۲۲ نفر دانش‌آموز کلاس را زده باشی، دوباره کلاس منفجر می‌شود. در میان همه، این عبارات به گوش می‌خورند: «خانم، ما براشون بی‌اهمیتیم!»، «بچه‌های خودشون که اینجوری نیستن!»، «این‌ها دلسوز نیستن!»، «همش فقط می‌خوان یز ظاهر رو بدن!»، «سرانه دانش‌آموزی رو معلوم نیست کجا خرج می‌کنن!»

خانم حسینی خیره نگاهشان می‌کند و لبخند می‌زند. کم‌کم بچه‌ها آرام می‌گیرند و حالا یکی یکی اعتراض می‌کنند و همان حرف‌ها را با لحنی آرام‌تر و مستدل‌تر بیان می‌کنند.

خانم حسینی می‌گوید: «بچه‌ها، هیچ فکر کردین که خودتون برای تأمین بودجه چیکار می‌تونین بکنین؟» در همین حال، صدایی در درونش می‌گوید: «به تو چه که سیستم گرمایش مدرسه خرابه؟ مگه تو مسئول تدارکات مدرسه‌ای؟ درست رو بگو و برو! کتاب هنوز مونده.» یک سوی دیگر وجودش پاسخ می‌دهد: «من واقعا مطالعات اجتماعی را به چه هدفی تدریس می‌کنم؟ اصلا برای چی اینجام؟ اگر بچه‌ها نتونن اعتراضشون رو بکنن، اگر نتونن برای بهبود وضعیتشون کاری انجام بدن، واقعا من به هدفم رسیده‌ام؟ مگه کنشگری اجتماعی مهم‌ترین رسالت من نیست؟»

در همین فکره‌است که الهه محمودی با تمسخری

در کلام می‌گوید: «خانم، چیکار کنیم؟ بریم خونه‌های مردم کار کنیم؟» خانم حسینی خیره نگاهش می‌کند و می‌گوید: «یعنی واقعا در سن پونزده سالگی هیچ کاری نمی‌تونین بکنین که حدود سیصد چهارصد هزار تومان جمع بشه؟ همه یه کاغذ دریارین و چند دقیقه به این موضوع فکر کنین و جواب بدین: برای کمک به تعمیر سیستم گرمایش مدرسه چه کاری می‌تونم انجام بدهم؟»

لحظاتی سکوت کلاس را دربرمی‌گیرد. بعد کم‌کم پیشنهادها شروع می‌شوند: «خانم، نمایشگاه هنری بذاریم، نقاشی و کوبلن و خوش‌نویسی بفروشیم؟»، «خانم می‌تونیم از مامان باباها پول بگیریم»، «خانم، به نظر من می‌تونیم کلاس آموزشی هم بذاریم و پول بگیریم. مثلا مریم اگر کلاس موسیقی بذاره، خیلی پول سازه...»

خانم حسینی می‌گوید: «باید یه کاری باشه که همه بتونین توش مشارکت کنین تا بازدهی بهتری داشته باشه. علاوه بر اون، نباید زمان‌بر باشه! نباید بیشتر از یه هفته طول بکشه، چون اوج سرمای زمستون همین یک‌ماه‌ونیم پیش روس.» راضیه هادیان می‌گوید: «خانم، یه چیزی درست کنیم بیاریم تو بوفه بفروشیم؟» سحر جدیدی می‌گوید: «احسنت! به این می‌گن یه پیشنهاد خوب!»

خانم حسینی می‌گوید: «چی باشه که اجازه فروش داشته باشین؟» زهرا وثوقیان می‌گوید: «آش خوبه؟ توی زمستونم می‌چسبه. می‌ریم خونه درست می‌کنیم.» ناجی می‌گوید: «ته! آش دردسرش زیاده! پختنش، آوردنش، فاشق و کاسه، روی لباس‌هامونم می‌ریزه.»



۴. حل مسئله‌های سال دوازدهم

۵. کپی برگه‌ها

۶. درست کردن قیف‌ها

۷. فروش در بوفه مدرسه»

در مرحله بعد، این اسم داوطلبان است که یکی یکی جلوی کارها نوشته می‌شود. خانم حسینی می‌گوید: «خواستون باشه، پروژه شما پنج‌روزه اس. برای هر روز دو نفر برای فروش نیاز هست، یک نفر برای درست کردن ذرت و یک نفر برای قیف‌ها. مسئول کپی برگه‌ها هم باید یه تعدادی کپی بگیره برای روز اول و برای روزهای بعد براساس فروش اون روز، کپی بگیره و بیاره.»

دست‌ها یکی یکی به نشانه داوطلب شدن بالا می‌رود و بازار تقسیم مسئولیت‌ها و قرارو مدارها داغ می‌شود.

«کلاس یازدهم «ب» با وجود خاموش بودن شوقاژش، گرم گرم شده است! زنگ تفریح می‌خورد. خانم حسینی هنوز در حلقه‌ای از بچه‌های پیگیر و پرشور، در حال تنظیم برنامه ذرت فیزیکی است! و آرام آرام در حال گفت‌وگو با بچه‌ها از کلاس خارج می‌شود. خانم معاون از دور که حلقه خوش حال و پرشور را می‌بیند، تعجب می‌کند. آرام به خانم حسینی نزدیک می‌شود و

می‌گوید: «یعنی در این یک ساعت معجزه‌ای

رخ داده یا خیری پیدا شده؟! خانم

حسینی که هنوز سرش روی کاغذ

تقسیم مسئولیت‌هاست، می‌گوید:

«معجزه‌ای کشف شده! بچه‌ها

واقعا معجزه‌اند!»



بباید و روح خودباوری

را در آن‌ها بدمد.

معلم در این دیدگاه،

در عین حال که بر هدف

درس خود و محتوای آن

احاطه دارد، آن هدف را

صرفاً در لابه‌لای کلمات کتاب

نمی‌جوید، بلکه کل فضای زیست

دانش‌آموزانش را رصد می‌کند، نسبت

به آن واکنش نشان می‌دهد و در تلاش است

هدف تربیت را در بستر زندگی واقعی دانش‌آموزان و در

قالب‌های مختلف محقق سازد. همچنین، لایه‌مندی عمل در

این دیدگاه و مشتمل بودن آن بر ابعاد شناختی، گرایشی و

ارادی، مستلزم نگاه کل‌گرایانه معلم به دانش‌آموزان و استفاده

از همه ظرفیت‌های آن‌ها در ابعاد گوناگون است. در همین نگاه

کل‌گرایانه است که مهارت فیزیکی در کنار مهارت آشپزی و

مهارت بازاریابی، در بستر زندگی واقعی و برای حل مسئله‌ای

واقعی، در کنار یکدیگر و نه در رقابت با هم، قرار می‌گیرند و

معنادار می‌شوند.

ذرت فیزیکی شما خوشمزه شده است؟

تازه، فکر می‌کنم بچه‌ها استقبال چندانی هم نکنن!» شهره منصوری می‌گوید: «من یه پیشنهاد توپ دارم! نه نگین.» خانم حسینی می‌گوید: «تو بگو حالا!» می‌گوید: «خانم! ذرت! ذرت با طعم فیزیک!» غزال گشنیزجانی می‌گوید: «این طعمشو از کجا آوردی؟» شهره می‌گوید: «آخر ماه امتحان هماهنگ فیزیکه. همه دنبال حل مسئله‌ها هستند. می‌شه یه گروهمون یه روز وقت بذاریم، جواب مسئله‌ها رو در بیاریم. مسئله‌های سال‌های دهم و یازدهم رو خودمون حل می‌کنیم، مسئله‌های دوازدهمی‌ها رو هم من یه سال بالایی فیزیک‌بلد سراغ دارم تو سرویسمون. بهش می‌دیم حل می‌کنه. بعد کپی می‌گیریم از راه حل‌ها و توی قیف‌های راه حل، ذرت می‌دیم دست بچه‌ها! قیفی سه هزار، شاید هم پنج هزار تومان! شادی اوپس قرن می‌گوید: «من نصف مسئله‌های دهمی‌ها رو حل می‌کنم.» غزال می‌گوید: «نصف دیگه‌اش هم با من!» بنفشه تمیزی‌فر می‌گوید: «من می‌خوام ذرت درست کنم! هیجان‌انگیزه! تا حالا این کار رو نکردم.» بهاره امینیان می‌گوید: «من می‌فروشم.» خانم حسینی می‌گوید: «خوب خودتون می‌برین و می‌دوزین! صبر کنین، باید برآورد هزینه بکنیم. چند روز؟ چند قیف؟ قیفی چند؟ باید ببینیم سودشون حدود ۴۰۰ هزار تومان می‌شه؟»

بعد شادی کاظمی را صدا می‌زند پای تخته:

«شادی، کارها رو مرتب بنویس:

۱. درست کردن ذرت

۲. حل مسئله‌های سال دهم

۳. حل مسئله‌های سال

یازدهم

رویکرد اسلامی

عمل، با تأکید بر

توان کنشگری افراد،

بر استفاده از این توان

در بهبود شرایط زندگی

اصرار می‌ورزد. در این

رویکرد، معلم در مقام مربی

شاگرد می‌تواند با انگیزه‌بخشی

به دانش‌آموز و هدایت توانمندی‌ها و

هیجانات وی، توان ارزیابی مسئله‌های واقعی،

دستیابی به راه‌حل‌های ممکن و عملی ساختن راه‌حل‌ها

را محقق سازد. بر این اساس، درس‌ها مطالب دور از واقعیتی

نیستند که تنها برای حفظ شدن طوطی‌وار و معناداری از

زندگی دانش‌آموز به خاطر سپرده شوند، بلکه محملی برای

تجزیه و تحلیل مسائل واقعی و بستری برای توانمندسازی

دانش‌آموزان در مواجهه مثبت و کنش‌گرانه با آن مسائل

هستند. ذرت فیزیکی از نظر خانم حسینی می‌تواند تجربه‌ای

باشد که بچه‌های کلاس یازدهم «ب» را نسبت به حل

مشکلات حساس و توانمند کند؛ تجربه‌ای که سال‌ها بعد، در

حل مشکلات کاری، خانوادگی یا اجتماعی بچه‌ها به کارشان